

امامت و ولایت

از دیدگاه شهید مطهری و اقبال لاهوری*

محمد مهدی گرجیان** و گل حسین شاه نقوی***

چکیده

از نظر شهید مطهری، امام همه شئون پیامبر ﷺ جز دریافت وحی را داراست. ایشان اوصافی چون عصمت، علم، افضلیت، شجاعت، عدالت، اخلاق و... را برای امام برمی شمارند. شهید مطهری به انتصابی بودن امامت از ناحیه خداوند قائل است. ایشان ولایت را به ولایت مثبت و منفی تقسیم کرده، هر کدام را دارای اقسامی می دانند. ولایت مثبت را به محبت، امامت، زعامت و تصرف و تکوین تقسیم کرده، امام معصوم ﷺ را دارای هر چهار قسم ولایت می دانند و ولایت منفی را نیز ولایت شیطان و شیطانی قلمداد می کنند. علامه اقبال لاهوری نیز به عنوان یکی از متفکران بزرگ اهل سنت، ضرورت امامت را بیان کرده، از دلیل عقلی در اثبات آن کمک می گیرد. مهم ترین شئون امامت از دیدگاه ایشان، رهبری جامعه، اتحاد ملت های مسلمان و جلوگیری از هرج و مرج در جامعه است.

تاریخ تأیید: ۹۰/۱۱/۱۳

* تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۰

** دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم.

*** دانش پژوه دکتری فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ع)، قم.

علامه اقبال، شجاعت، عدالت و راستگویی را از مهم‌ترین اوصاف امام می‌داند و به انتخابی بودن امام قائل است. ایشان ولایتی را که برای اهل بیت علیهم‌السلام مطرح می‌کند، برخلاف شهید مطهری فقط ولایت در محبت است و به بقیه اقسام ولایت قائل نیست.

واژگان کلیدی: امامت، ولایت، خلافت، انتصاب، مطهری، اقبال لاهوری.

مقدمه

مسئله امامت و ولایت، یکی از مهم‌ترین مسائل اسلام است و بیشترین اختلاف میان مسلمانان به خصوص شیعه و سنی در این مسئله است. بر این اساس، کتاب‌های زیادی در این باره نوشته شده و همه زوایای آن مورد بررسی قرار گرفته است؛ هرچند در میان آنها بحث‌های غیرمنطقی، تفرقه‌انگیز و تعصب‌آمیز فراوانی به چشم می‌خورد (طاهری، ۱۳۸۱، ص ۱۰).

اگرچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بارها به این مطلب اشاره فرموده، مردم را به آن متوجه ساختند؛ ولی به علت عدم توجه عده‌ای از صحابه به این فرمایشات و پیروی از هوای نفس، پس از رحلت ایشان، میان مسلمانان تفرقه و اختلاف ایجاد شده، از امامت اختلافاتی با رویکردهای سیاسی، اجتماعی و کلامی به وجود آمد؛ بنابراین امامت و ولایت با هر رویکردی، دارای جایگاه خاصی است که این نگرش‌های گوناگون بدون نگاه بنیادین به آن، اختلافات عمیقی را به دنبال آورده است. اهل سنت، امامت را به خلافت و حکومت سیاسی محدود کرده؛ ولی شیعه برای امام، نقشی مهم‌تر و اساسی‌تر از یک رهبر سیاسی قائل‌اند.

قرآن کریم، امامت را به عنوان مقامی خاص و آخرین مرحله سیر تکاملی انسان شمرده است که فقط پیامبران اولوالعزم به آن راه یافته‌اند و در این باره می‌فرماید:

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

نتیجه اینکه مقام امامت به اندازه‌ای است که ابراهیم علیه‌السلام پس از مقام نبوت و خلّت، آن هم پس از امتحان‌های سخت و در اواخر عمر به آن رسیده است و این نشانه آن است که امامت، بالاتر از مقام نبوت است؛ پس چه مقامی بالاتر از مقام امامت قابل تصور است؟

طهری

سال دهم - شماره ۳۹ - بهار ۱۳۹۱

۱. تعریف امامت

اگرچه مسئله امامت و رهبری در هر مکتبی از اهمیت زیادی برخوردار است؛ ولی برای اندیشه و تفکر شیعی، رکنی بنیادین و اساسی است که تبیین درست آن همه موجودیت شیعه را تبریر نموده، آن را تثبیت می‌کند.

از این رو، شهید **مطهری** توجه خاصی نسبت به مسئله امامت و ولایت و جوانب گوناگون آن در میان آرا و آثار خویش داشته است؛ ولی علامه **اقبال** که سنی‌مذهب است، آن را به گونه‌ای دقیق و با تفصیلی که شهید **مطهری** مطرح ساخته، طرح نکرده و ابعاد و جوانب بیشتر این مورد را بررسی ننموده است.

استاد **مطهری** به تعریف لغوی پرداخته و هم درباره تعریف اصطلاحی امامت، مطالب مهمی داشته‌اند؛ ولی در تعریف اصطلاحی امامت، همچون **خواجّه** در **تجريد الاعتقاد** آن را مقوله‌ای از مقوله لطف دانسته، همچون نبوت آن را تعینی معرفی کرده و اعم از امور دنیوی و دینی قلمداد می‌نماید و می‌گوید: «الامامة ریاسة عامة فی امور الدین والدنیا» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۶۴).

علامه **اقبال** در تعریف امامت، از دانشمندان شیعه و سنی رسماً و صریحاً تعریفی را ذکر نکرده؛ ولی از اشعار و گفته‌های او به خوبی فهمیده می‌شود که مقصود از امامی که در اشعار خویش آورده، همان رهبر، حاکم وقت و خلیفه می‌باشد که حاکمیت جامعه را بر عهده گرفته است.

اگرچه هر دو دانشمند و متفکر، امامت را قبول دارند؛ ولی دیدگاه‌هایشان با یکدیگر تفاوت اساسی دارد. استاد **مطهری** امامت را از زاویه نبوت و تالی تلو آن می‌بیند و امام را رهبر و جامعه به عنوان دارای شئون و مناصب نبوت، به جز گرفتن وحی می‌داند؛ ولی علامه **اقبال**، امام را رهبر و فقط به عنوان یک حاکم و در عین حال او را دارای فهم بالاتر از عموم فکر مردم و بالاتر از امام جماعت و جمعه، بلکه او را یک رهبر به تمام معنا و در اندازه انسان کامل بدون داشتن ویژگی عصمت می‌داند که توان مدیریت و تغییر جامعه را دارد و می‌تواند آن را به درجه اعلای انسانیت پیش ببرد.

این افتراق در تعریف امامت به خاطر نوع نگرش فریقین به مسئله امامت است که یکی آن را منصبی الهی، آسمانی و در امور دنیا و آخرت و انتسابی از جانب خداوند می‌داند و دیگری آن را انتخابی از جانب مردم و فقط در امور دنیایی قلمداد می‌کند. بر این اساس، شیعه قائل است که امام باید معصوم باشد؛ ولی اهل سنت درباره عصمت اهل بیت تردید دارند و عصمت را برای امام، لازم نمی‌دانند.

۲. ضرورت امامت

امامت در مکتب شیعه جزء اصول به حساب می‌آید و امتداد وظایف و شئون رسالت و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همان وظایفی را بر عهده دارد که پیامبر عهده‌دار آن است. شهید **مطهری** در این باره هم از عقل و هم از نقل، ادله‌ای را ذکر کرده است.

وی می‌گوید امام، حافظ سنت است و حافظ سنت باید کسی باشد که خودش دارای خطا نباشد؛ بنابراین معتقد است امام کسی است که معصوم باشد. در نظر استاد **مطهری**، صیانت و حفظ شرع جز به واسطه امام معصوم محقق نمی‌شود.

ایشان برای اثبات ضرورت امامت می‌نویسد: برای جامعه یک زعیم جامعه و کارشناس در امر دین لازم است و امام کسی است که زعیم جامعه واقع می‌شود تا اینکه جامعه از هرج و مرج مصون بماند و امام، کارشناس در امر دین است تا اینکه در مشکلات دینی پاسخ آنها را بدهد و اسلام را به خوبی معرفی کند. استاد **مطهری** در این رابطه آیات و روایات عدیده را ذکر می‌کند؛

از جمله آیاتی که برای ضرورت امامت استفاده کرده این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹).

آیه دیگری که در این باره بیان شده، عبارت است از:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلُمُونَ فِتْنِيًّا (اسراء: ۷۱).

وجود امام لازم است تا از آن معرفت و شناختی داشته باشیم. درباره ضرورت امامت، روایات زیادی مورد استفاده شهید **مطهری** قرار گرفته است که استاد بدون شناخت، امام را مرگ جاهلی تعبیر کرده و روایت دیگری که بر آن تأکید می‌کند.

علامه **اقبال** نیز مانند دانشمندان اهل سنت، ضرورت امامت را می‌پذیرد و همانند دانشمندان دیگر اهل سنت نیز بر ضرورت امامت ادله‌ای آورده است که به دلیل اختصار مجال برای ذکر آنها نیست.

علامه **اقبال** درباره ضرورت امامت، بیشتر از دلیل عقلی استفاده کرده، از ادله نقلی زیاد استفاده نمی‌کند، به خصوص در اشعار خویش که به آیه‌ای از قرآن اشاره نمی‌کند که بر ضرورت امامت دلالت داشته باشد.

اقبال می گوید:

اسلام برای انسان‌ها زندگی اجتماعی مشخص کرده است و برای زندگی اجتماعی، قانون وضع کرده است و برای این قانون یک کسی باشد که طبق قانون و مقررات اسلامی جامعه را هدایت کند و جامعه را متحد نگاه دارد و ملت را بر راه مستقیم فرمان دهد و آن امام است؛ لذا جامعه برای حفظ وحدت خود برای درست زندگی کردن و حفظ قوانین شرعی باید امام داشته باشد تا اینکه جامعه از هرج و مرج پراکندگی مصون بماند (هاشمی، ۱۹۹۶، ص ۱۸۰).

وی حتی برای ضرورت امامت، روایتی از رسول خدا ﷺ می‌آورد و بیان می‌کند: «اگر سه نفر شما مسافرت رفته باشد، باید یکی از آنها را امیر و امام خویش انتخاب کنید» (همان). پس در نظر **اقبال لاهوری**، وجود امام ضرورت دارد. البته اقبال در کتاب «**اقبالیات کی سو سال**» برای ضرورت امام، از اجماع نیز استفاده کرده است. شهید **مطهری** برای ضرورت امامت، هم ادله عقلی آورده و هم ادله نقلی اعم از آیات و روایات را ذکر کرده است؛ ولی علامه **اقبال** بیشتر از عقل استفاده کرده، در نوشته‌های خویش از آیات قرآنی در این باره استفاده نکرده است.

۳. شئون امامت

امامت منصبی است که دارای شئون و ابعاد گوناگون می‌باشد. در نظر دانشمندان مکتب شیعه، این شئون در واقع و اصالتاً از آن پیامبر است و امامت چون تالی تلو نبوت است، باید همه شئون نبوت را به جز گرفتن وحی داشته باشد که اول آن ابلاغ پیام خداوند متعال است و شأن دوم، قضاوت و حل و فصل است و شأن سوم، ریاست عامه و رهبری می‌باشد. شهید **مطهری** معتقد است هر سه شأن پیامبر به امامان منتقل شده است. ایشان در بحث شئون امامت، جنبه اصلی آن را جنبه دینی و معنوی‌اش می‌داند و مسئله زعامت و رهبری سیاسی را فرع بر آن تلقی می‌کند و مسئله حکومت در زمان امام را دارای حکم استثنایی می‌داند که در آن شورا و رأی مردم تأثیری ندارد و شأن امامت را بسیار فراتر از بحث حکومت می‌داند. علامه **اقبال** همانند دانشمندان دیگر اهل سنت، امامت را تالی تلو نبوت نمی‌پذیرد و هیچ جای نوشته‌های خود آن را اظهار نکرده است؛ اگرچه برای امام و امامت ویژگی‌ها و صفات ویژه قائل است و امامت را امری فراتر از افکار عمومی می‌داند؛ ولی برای آن ابعاد و شئون را قائل نیست که دانشمندان شیعی و خود استاد **مطهری** قائل است و از سه شأنی که استاد **مطهری** قائل است، آنها بیشتر شأن سوم را در آثار خود بیان کرده‌اند و معتقدند امام باید منصب حکومت و خلافت را به دست گیرد و جامعه

را از هرج و مرج و مشکلات نجات دهد؛ اگرچه در جاهای گوناگون علاوه بر حکومت، قضا و فصل خصومت را بیان کرده است و محور بودن امام برای وحدت مسلمانان است. البته شایان ذکر است علامه *اقبال* طبق اعتقادات مذهبی خویش، برای امام بیشتر از شئون و ابعاد دنیوی قائل است و زعامت و رهبری جامعه اسلامی را نیز معتقد است؛ آن هم به تصویب دنیوی و انتخاب مردم است، چه با اجماع باشد و یا از راه دیگر؛ ولی قائل به عهده الهی و عهده تنصیصی نیست، بلکه رأی و انتخاب مردم را در این عهده دخیل می‌داند و می‌گوید:

ما باید نظام حکومت را به دست افرادی بسپاریم که مسلمان راستین باشند
و کل دنیا را اصلاح کنند و این بر ما واجب و لازم است که امامت و
پیشوایی افراد گمراه و باطل را برکنار کنیم و امام صاحب ایمان را انتخاب
نماییم تا اینکه جامعه به سوی کمال برود (هاشمی، ۱۹۹۶، ص ۱۸۱).

پس گرچه *اقبال* ضرورت امامت را معتقد است و برای آن شئون قائل است؛ ولی مثل شهید *مطهری* این مقدار تفصیل بیان نکرده، خصوصاً از آیات قرآنی و روایات استفاده‌ای نکرده است و شئونی که برای امام آورده، شئون دنیوی‌اند و جنبه معنوی و اخروی در آنها وجود ندارد یا خیلی کم‌رنگ است.

۴. ویژگی‌های امام

یکی از مهم‌ترین اباحت امامت، صفات و ویژگی‌های امام است که اهمیت و نقش آن در بحث امامت به گونه‌ای می‌باشد که از امامت، دو مفهوم متفاوت ترسیم کرده است. آنها که در شرایط و صفات امامت به اموری مانند علم و عدالت و بیعت بسنده کرده‌اند، از امامت تصویری در حد زمامداری ارائه می‌دهند که شأن دنیایی و مقام و مسئولیت اجتماعی و سیاسی دارد و در مقابل آنها که عصمت و انتصاب الهی از جانب خدا و پیامبر ﷺ را به شرایط امامت افزودند، امامت را به مفهوم استمرار شئون و مسئولیت‌های نبوت از دریافت وحی دانسته‌اند و تفکیک زعامت دنیایی از پیشوای دینی و معنوی و مسئولیت‌های نبوت را مردود شمرده‌اند؛ بنابراین صفات و شرایطی که اهل سنت برای امام مطرح کرده‌اند، مورد قبول شیعه نیز می‌باشد. اختلاف اساسی در دو ویژگی و شرطی است که شیعیان افزوده‌اند؛ یعنی عصمت و نصب. البته شرط مهم علم نیز میان این دو گروه اختلافاتی به وجود آورده است؛ چون علمی که اهل سنت برای امام لازم می‌دانند، همانند علم سایر انسان‌ها درسی و کسبی است و علاوه بر آن، صرف عالم‌بودن او را کافی می‌دانند و به اعلم‌بودن او قائل نیستند؛ ولی علمی که شیعه برای ائمه علیهم‌السلام قائل‌اند، و هم علم انبیا را موهبتی

الهی می‌دانند که اعلم امت‌اند. علاوه بر آن افضلیت، اخلاق، شجاعت، عدالت و... را از ویژگی‌های امام شمرده‌اند. شهید **مطهری** در امور ویژگی‌های امام، از دلایل عقلی و نقلی استفاده کرده است. ایشان بیان می‌کند زعامت دینی برای امام، مستلزم عصمت آن است و برای عصمت زعامت دینی برای امام، مستلزم عصمت آن می‌داند و برای عصمت امام از دلیل لطف هم استفاده کرده‌اند. شهید **مطهری** برای عصمت امام از آیاتی مانند آیه اطاعت، آیه تطهیر و آیه ابتلا استفاده کرده است (مطهری، ۱۳۷۲، صص ۱۵۲-۱۵۵).

همچنین از روایاتی مانند حدیث ثقلین و حدیثی از امام رضا علیه السلام استفاده کرده است که دلالت بر معصوم بودن امام می‌کنند.

شهید **مطهری** یکی از ویژگی‌های مهم را علم امام می‌داند و برای اثبات آن از ادله عقلی و نقلی استفاده کرده است و قائل است که امام که جانشین برحق رسول خداست، باید اعلم از مردم باشد تا بتواند نیاز علمی را برطرف سازد و چون پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام مرجع دینی است، باید کسی باشد که نیازهای علمی دیگران را برطرف سازد و به تمام شریعت، عالم باشد؛ ولی علامه **اقبال** که از اهل سنت است، مثل دانشمندان دیگر اهل سنت برای امام ویژگی‌هایی قائل شده است؛ اما بیان او متفاوت از بیان شهید **مطهری** است. ایشان از امام چند صفت بیان کرده است؛ از جمله صداقت و راستگویی و می‌گوید بعد از ایمان آوردن لازم است امام راست بگوید. مردم را از حيله و نیرنگ پرهیز نماید و وعده را همیشه وفا کند و برای آن از آیه‌ای استفاده کرده است که در آن صداقت و راستگویی حکم داده شده است.

صفت دیگری که **اقبال** برای امامت بیان کرده، عدالت است.

یکی از ویژگی‌های امام که علامه **اقبال** ذکر کرده، شجاعت است؛ از این رو وی در این باره اظهار می‌نماید که مثل خلفای راشدین، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با شجاعت کامل از اسلام دفاع کرده، مشکلات مردم را حل کردند. **اقبال** می‌گوید:

«سبق پره پهر صداقت کا، عدالت کا شجاعت کا»

لیا جائی گا تجھ سی کام دنیا کی امامت کا»^۱

(هاشمی، ۱۹۹۶، ص ۱۸۴)

ویژگی دیگری که **اقبال** ذکر می‌کند اینکه امام باید در هر کار و معامله بلندی نگاه و دوراندیشی داشته باشد و دارای فهم و فراست تا حد اعلا باشد. وی می‌گوید:

۱. بیاموز! درس صداقت، عدالت و شجاعت را - شما لایق رهبری و امامت جهان هستید.

نگاه وه نهین جو سرخ و زرد کوپهچانی

نگاه وه هی که محتاج مهر و ماه نهی^۱

(همان، ص ۱۵۷)

علامه **اقبال** معتقد است امام باید برای مردم، سخن نرم و دل نواز داشته باشد و باید مصداق آیه شریفه «و قولوا للناس حسناً» باشد. حرف و سخن امام باید بر دل و قلبهای مردم تأثیر داشته باشد. وی در این باره می گوید:

«دل سی جوبات نکلتی هی اثر رکھتی هی

پر نهین، طاقت پرواز مگر رکھتی هی»^۲

(اقبال، ۲۰۰۹، ص ۲۵۱)

هر کلام و سخنی که از دل برآید، بر دل می نشیند و تأثیرگذار خواهد بود.

اقبال بیان می کند که امام باید دارای سوز دورنی باشد؛ یعنی برای اسلام و مسلمانان دلسوز باشد و در مقابل مشکلات و مصائب آنان بی تفاوت نباشد. همه صفاتی که ایشان برای امام در نظر گرفته، به این دنیا مربوط است؛ زیرا امامت در نظر او منصبی الهی نیست، بلکه دنیوی است. علامه **اقبال** برای امام، عدالت را مطرح کرده، نه به آن شکل و کیفیتی که شهید **مطهری** و دانشمندان شیعی قائل اند. شیعیان، عدالت را لازمه عصمت دانسته اند و قائل اند که امام باید معصوم باشد و همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او به طور مطلق اطاعت صورت گیرد؛ ولی برای خلیفه و امام، عصمت قائل نیست؛ در نتیجه امام را عاری از خطا و اشتباه نمی داند (اقبال، الف، ۲۰۰۷، ص ۸۱۰).

همچنین درباره علم امام نیز به صراحت سخن گفته است؛ زیرا دید اقبال درباره امام به عنوان یک مرجع دینی و معنوی، مثل دانشمندان شیعی و شهید **مطهری** است؛ بنابراین در آثار خود علم لدنی امام را با صراحت بیان کرده است و در جاهای گوناگون از علم بالاتر و فراست و لیاقت بالاتر امام سخن گفته است و عقیده علم لدنی بودن امام را دارد.

پس **اقبال** برای امام، عصمت قائل نیست؛ ولی اعلم بودن آن و شرایط و صفات دیگر را

۱. یعنی نگاه امام این نیست که فقط ظاهر را بشناسد و رنگ ظاهری زرد و قرمز را بشناسد، بلکه نگاه امام باید بالاتر از آن و خیلی دقیق تر از آن باشد.

۲. کلامی که از دل انسان بیرون بیاید، دارای اثر می باشد؛ اگرچه این کلام پر برای پرواز ندارد، ولی در دل انسان مؤثر است.

برای امام مطرح کرده است. در اندیشه او، امام سدی در برابر قدرت‌های دیکتاتور و پادشاهان ظالم است؛ چنان که بیان می‌دارد: «امام باید ملت را از چنگ سلاطین و حاکمین ظالم بیرون بیاورد و ملت را آزاد کند» (اقبال، ب، ۲۰۰۷، ص ۸۰۲). البته شهید **مطهری** معتقد است امام جانشین پیامبر می‌باشد و باید با عصمت و علم خویش، دین الهی را بیان کرده، رهبری و ولایت دینی را بر عهده گیرد.

۵. انتصابی یا انتخابی بودن امام

مسئله انتصابی یا انتخابی بودن امام، یکی از تمایزات میان این دو نظر است. در نظر دانشمندان شیعی و استاد **مطهری**، تعیین امام فقط با نصب تحقق می‌یابد؛ یعنی ائمه دوازده‌گانه از سوی پروردگار و ابلاغ پیامبر به عنوان امام و رهبر ملت اسلامی به صورت نصب خاص منصوب می‌شوند.

شهید **مطهری** همانند علمای امامیه، بر نصب و تنصیص بودن امامت استدلال‌هایی آورده است که از جمله می‌توان به عصمت امامان، قاعده لطف، آیات قرآن کریم و روایات و داستان تاریخی اشاره کرد. ایشان درباره عصمت می‌گویند: «امام باید معصوم باشد و به همین دلیل باید منصوص هم باشد؛ زیرا عصمت موضوعی نیست که تشخیص با مردم باشد» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۶۹).

شهید **مطهری** تنصیص بودن امام را از قاعده لطف هم استفاده کرده است و بیان می‌دارد چون در جامعه لطف هست؛ پس باید در جامعه وجود داشته باشد تا اینکه جامعه را هدایت کند و از معصیت برحذر دارد و از این مقدمات نتیجه می‌گیرد که نصب امام بر خداوند واجب است. ایشان درباره تعیین امام از جانب خدا، از ادله نقلی اعم از قرآن و روایات استفاده کرده است:

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

همچنین خداوند در سوره ص می‌فرماید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ
الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص: ۲۶).

و نیز درباره حضرت **ابراهیم** چنین می‌فرماید:

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

از این آیه استفاده می‌کند که امامت و خلافت دست خداست و این منصب، منصب الهی است و هرکس را می‌خواهد، امام و خلیفه قرار می‌دهد؛ بنابراین امام را خداوند متعال تعیین می‌کند و توسط پیامبر او را بر این مقام منصوب می‌کند. از جمله ادله‌ای که بر نصب امام بیان کرده، از داستان انذار استفاده می‌کند که در آن پیامبر ﷺ علی را خلیفه و جانشین خود معرفی کرده است و بر نصب امام از داستان تاریخی هم استفاده کرده که در مکه یکی از رؤسای مکه (عامربن طفیل) از پیامبر ﷺ پرسید اسلام مشروط به جانشینی پس از شماست؟ پیامبر در پاسخ فرمودند اینکه چه کسی پس از من جانشین من است، این با من نیست، بلکه با خداست.

استاد **مطهری** درباره بحث نصب امام از روایات همچون حدیث غدیر «من كنت مولاه فعلى مولاه»، حدیث منزلت «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسى» استفاده کرده است و بیان می‌کند که در همه اینها پیامبر به حکم خدا امامت و خلافت و رهبری علی را پس از خود اعلام کرده است.

حتی اگر روزهای آخرین پیامبر ﷺ را با دقت نگاه کنیم، درمی‌یابیم که ایشان در طول زندگی خویش، مرجعیت و رهبری علی و ائمه را چندین بار بیان کرده، می‌خواست آخرین بار این را تسجیل کند؛ ولی عده‌ای نگذاشتند و مانع از نوشتن رسول خدا شدند (الدمشقی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۲۲۷) و انتصابی را به انتخابی تبدیل کردند و منصبی الهی را به منصبی مردمی تبدیل کردند؛ یعنی امامت واقعی و ناب را از مسیر خود منحرف کردند که اثرات شوم این کار تاکنون ادامه دارد.

به طور خلاصه نزد استاد **مطهری**، امامت منصبی الهی و تنصیصی است و مستلزم عصمت و لطف خدا می‌باشد که بر او ادله نقلی و عقلی موجود است؛ بر این اساس، این کار بر عهده خداست که توسط پیامبر خویش امامان را اعلام می‌کند و مردم در آن نقشی ندارند؛ یعنی حق انتخاب امام ندارند.

اما علامه **اقبال** طبق عقیده خود و پیروی از علما و دانشمندان مذهب خویش، امامت را منصبی الهی و تنصیصی نمی‌داند، بلکه آن را مردمی و انتخابی بیان می‌کند و بر انتخابی بودن آن ادله‌ای آورده است. البته شایان ذکر است بیان شود دانشمندان اهل سنت برای امام، چندین راه را بیان کرده‌اند؛ از جمله می‌توان نصب، بیعت و اجماع اهل حل و عقد، استخلاف و استیلاء یا قهر و غلبه را نام برد (زهیلی، ۱۹۹۸، ص ۶۸۲).

اهل سنت درباره نصب امام قائل‌اند که چنین نصبی در اسلام واقع نشده است و پیامبر کسی

را برای امامت و رهبری تعیین نکرده، بلکه اختیار تعیین امام را به مسلمانان واگذارده است. *اقبال* در اشعار و نثریات خویش جایی اشاره نکرده است که امام باید از جانب خدا تعیین شود، بلکه هر جا صحبت شده، از انتخاب امام یا خلیفه توسط مردم صحبت نموده است. نظر علامه *اقبال* درباره استخلاف، منفی نیست. زیرا اقبال قائل است؛ اگرچه خلیفه دوم توسط ابوبکر مشخص شده و لکن به علت بیعت مردم گویا جمهوریت یافته؛ چون همه افراد ملت از آن بیعت کرده بودند، گویا جمهوریت یافته بود؛ ولی بیشتر بیعت و اجماع اهل حل و عقد را بیان کرده است. شورای شش نفره را خلیفه دوم درست کرده، آن را جمهوریت نام می‌نهد و از آن تمجید می‌کنند و آن را نمونه بارز و خوب جمهوریت تلقی کرده است و انتخاب امام و خلیفه را انتخاب متفق علیه یاد کرده است (اقبال، الف، ۲۰۰۷، ص ۸۱۰).

اقبال خلافت و امامت موروثی را قبول ندارد و به صراحت می‌گوید: «خلیفه مسلمین انتخاب شده مردم است» (همان، ص ۸۱۰).

ایشان خلفای راشدین را قبول دارد و حکومت آنها را نوعی جمهوریت به حساب می‌آورد که با بیعت مردم انجام شده است. پس از حکومت خلفای راشدین، حکومت بنی امیه و بنی العباس را موروثی می‌داند و آن را مصداق ملوکیت دانسته، از آن بیزاری می‌جوید.

بنابراین در نظر *اقبال لاهوری*، بهترین راه برای انتخاب امام و خلیفه، بیعت مردم و اجماع است. البته آنچه در صفات و شرایط امام از نظر *اقبال* گذشت، ملاک و معیار خلافت الهیه و امامت بر علم و شجاعت است؛ یعنی وی برای امام و خلیفه، بر علم و شجاعت بسیار تأکید می‌کند و حتی در بعضی اشعار و نثریات خویش، علم امام علی علیه السلام و شجاعت ایشان را آشکار بیان کرده است. در بعضی نیز افضلیت امام علی علیه السلام را بر همه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بیان کرده است. *اقبال* بیان می‌کند:

«ای که همنام خدا، باب دیار علم تو امی بودی و حکمت را نمایان کرده‌ای»

(حیدری کشمیری، ۲۰۰۶، ص ۱۵۸)

همچنین می‌گوید:

«از رموز کل و جزء آگاه بود در جهان قائم به امرالله بود»

(همان: ص ۱۶۲)

اقبال و شارحین او حتی، علی علیه السلام را اولی الامر قرار داده‌اند.

پس از این کلام که اقبال درباره علی علیه السلام و خلیفه و امام بیان کرده، بر او اشکال وارد می‌شود

که وقتی شما برای خلیفه و امام، علم و شجاعت قائلید، باز هم امامت امام علی و سایر ائمه را از سوی خداوند متعال قبول نمی‌کنید و مثل دانشمندان شیعی، امامت ائمه را قبول نداشته، خلافت و امامت خلفای ثلاثه را قبول دارید؟!

اما در کتاب اقبال و شیخ زنجانی که اکبر حیدری کشمیری آن را تألیف کرده است، علامه اقبال از آقای زنجانی درباره امامت پرسش‌های زیادی مطرح می‌کند؛ از جمله تعیین امام از جانب خدا بودن امام را و شیخ زنجانی در پاسخ از براهین عقلی و نقلی و لطف الهی استفاده کرده، پاسخ قانع‌کننده‌ای به وی داده است و حتی با علامه هروی که درباره از سوی خدا بودن امام پرسیده بود، علامه در پاسخ او از چهار آیه قرآن استدلال کرده، امامت منصوص من الله را اثبات می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه: ۱۱۹).
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب: ۲۱).

آقای اکبر حیدری در کتاب خود مدعی شده است که درباره علامه اقبال در هند مشهور شده بود که اقبال شیعه شده است و خود وی نیز دوست دیرینه خویش آقای اکبر اله‌آبادی را از این حقیقت مطلع کرده بود و دوستش به خواجه حسن نظامی در روز ۲۳ نوامبر ۱۹۱۶م نامه نوشته، در آن یادآور می‌شود که علامه اقبال به من نامه نوشت و بیان کرد که من مسئله امامت را قبول کردم؛ ولی این را اقرار نکرده بود که من شیعه شدم (حیدری کشمیری، ۲۰۰۶، ص ۷۳).

نکته قابل توجه اینکه در آثار اقبال، قبول کردن ائمه آن‌گونه که شیعه به آن معتقد است، برای ما اثبات نشد و ثانیاً، اگر اقبال امامت تنصیصی را قبول کرده بود، این امر ممکن است؛ چون در اوایل عمر حتی تا زمانی که اقبال با آقای زنجانی و آقای هروی تهرانی ملاقات نداشته، به نظریات اهل سنت معتقد و مدافع بوده است و حتی آنها را درباره امامت هم بیان کرده است.

اما پس از مناظرات و صحبت‌هایی که با آیت‌ا... زنجانی و علامه هروی داشته، دور نیست که نظریات امامیه را درباره امامت پذیرفته باشد و خصوصاً درباره منصوص بودن امام قبول کرده باشد؛ ولی آن را در اشعار و کتب خویش اظهار ننموده است؛ گرچه درباره اهل بیت اشعار زیادی سرورده و به پسر خویش جاوید اقبال در مورد امام علی و اهل بیت او توصیه‌های زیادی کرده است. پس پیش از مناظرات با دانشمندان شیعی همچون علامه هروی و علامه زنجانی، نظریات اقبال درباره امامت همان نظریات دانشمندان اهل سنت بود؛ ولی ممکن است پس از مناظرات، نظر او تغییر یافته باشد و امام را تعیین خدا قبول کرده باشد؛ اما چون برای ما اثبات نشده؛ بنابراین نمی‌توان در این باره نظری را ارائه کرد.

۶. ولایت

بحث ولایت در معارف گوناگون اسلامی میان آمده است مفسران در تفسیر آیاتی که به امر ولایت اشاره دارد، به بحث پرداخته‌اند. متکلمان در بیان نسبت بین امامت و نبوت و مرتبه امام دینی از آن سخن گفته‌اند.

عرفا، در بحث‌های عرفانی خویش در این مورد تاکید فراوانی کرده و جایگاه مهم آن را در مباحث خود به آن اختصاص داده‌اند. به هر حال بحث از ولایت، موضوع مهم و اساسی در اندیشه دینی است که در تاریخ تفکر اسلامی به نحو بالنده‌ای رشد یافته است و در معارف گوناگون به بحث از ابعاد مختلف آن پرداخته است و نبوت و امامت گویا به نحوی به مسئله ولایت برمی‌گردد؛ به طوری که مهمترین بعد نبوت و امامت، بعد ولایت است. ما در این بحث مفهوم ولایت و انواع آن و همچنین ارتباط آن با امامت را بیان خواهیم کرد.

۶-۱. مفهوم ولایت

مفهوم لغوی ولایت، قابل قبول همه دانشمندان اعم از شیعه و سنی است؛ چون واژه ولایت واژه‌ای عربی است که برای آن معانی گوناگون مانند محبت، نصرت و یاری کردن تدبیر قدرت، حق حاکمیت و سرپرستی، قرب و نزدیکی ذکر شده است.

اگر دقت کنیم، می‌یابیم که همه معانی مذکور به همان معنای اخیر یعنی قرب دو چیز یا چند چیز هم‌جنس برمی‌گردد و مشتقات آن مانند والی، ولی، ولا، مولی نیز همه از ریشه ولی گرفته شده است و دارای همان معناست.

در این باره از کتب لغت فریقین استفاده شده و همه معانی مذکور را می‌رساند. استاد مطهری نیز از ولایت، هم تعریف لغوی بیان کرده است و هم اصطلاحی.

درباره تعریف لغوی ولایت، استاد مطهری همانند *راغب اصفهانی*، ولاء، ولایت (به فتح واو و کسر واو) ولی، مولی، اولی و امثال این موارد را از واژه ولی گرفته‌اند (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۵۷).

شهید مطهری حقیقت ولایت را همان تصدی و صاحب اختیار بیان کرده است (همان، ص ۲۵۵). ایشان بیان می‌کند معنای اصلی این کلمه همچنان که *راغب* در *مفردات القرآن* بیان کرده است «قرارگرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است؛ به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد». پس در نظر استاد، کلمه ولی درباره قرب و نزدیکی به کار می‌رود؛ اعم از قرب مکانی و

معنوی و باز به همین مناسبت درباره دوستی، یاری، تصدی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است؛ چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد؛ اما درباره مفهوم لغوی ولایت، علامه **اقبال** در اشعاری که آورده، همان معانی را می‌رساند که در کتب لغت بیان شده است و در کتب خویش به روشنی از ولایت تعریف لغوی و اصطلاحی بیان کرده است؛ همچنان که شهید **مطهری** بیان کرده، ولی در اشعار کلمه ولی، ولاء و ولایت و مولی استفاده کرده است و اگر در اشعار او دقت کنیم، درمی‌یابیم مقصود از کلمه ولی، ولاء و ولایت، همان دوستی و قرب، محبت و یاری است؛ همچنان که **اقبال لاهوری** در کتابش «اسرار خودی» نسبت به محبت اهل بیت پیامبر ﷺ می‌گوید:

از ولاء دودمانش زنده‌ام در جهان مثل گهر تابنده‌ام

(اقبال، ۱۹۹۸، ص ۴۵)

پس درباره ولایت، **اقبال لاهوری** بیشتر بر محبت و عشق پافشاری می‌کند و مورد استعمال قرار داده است و به حق تصرف خیلی معتقد نیست. شاید بدین خاطر که او معتقد است امامت یعنی تصرف و سرپرستی نیست؛ چون با مذهب اهل تسنن تنافی دارد، مثل اینکه هنوز هم اهل سنت غیر از وهابیت، به اهل بیت عشق می‌ورزند و از آنها حق تصرف و رهبری را که شیعه به آن معتقد است، ندارند.

درباره معنای اصطلاحی ولایت، با توجه به محل استعمال متفاوت است. علامه **طباطبایی** در **تفسیر المیزان** متذکر شده که در قرآن، ولایت چندین بار استعمال شده و با توجه به موارد استعمال آن در قرآن و بیان اهل بیت، عبارتست از: نزدیکی و قرب خاصی که براساس آن نوع خاصی از تصرف، مالکیت، حاکمیت، تدبیر و تصدی پای می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۲).

اما ولایت در اصطلاح علم کلام به معنای رهبری، حکومت، امامت و پیشوایی است و آنچه اهمیت خاصی دارد اینکه در علم کلام، ولایت با امامت مترادف است؛ چون اندیشمندان علم کلام تقریباً اتفاق نظر دارند و درباره تعریف امامت آورده‌اند: «الامامة ریاسة عامة فی الامور الدنّیة والدنّیة» (حلی، ۱۳۷۶، ص ۲۹).

پس امامت، ریاست همگانی و فراگیر در امور دین و دنیا است.

استاد **مطهری** همین تعریف امامت را انتخاب می‌کند و برای امام، شرایط و اوصاف ویژه‌ای همانند عصمت، علم خدادادی و منصوب شدن از سوی خداوند متعال را برای امام و ولی بیان

می‌کند؛ پس نزد استاد **مطهری**، ولایت همان رهبری و ریاست است که مرادف با امامت می‌باشد. البته اقسامی دارد که در آینده به آن اشاره می‌کنیم؛ اما در مقابل، علامه **اقبال** تعریف اصطلاحی روشنی از ولایت بیان نکرده است و در اشعار خویش گرچه از ولیّ ولایت آورده است؛ ولی به صورت تفصیلی در نثریات خویش بیان نکرده است.

۲-۶. اقسام ولایت

ولایت به طور کلی دو گونه است: ۱. ولایت الهی؛ ۲. ولایت طاغوت. که هر دو قسم خود دارای اقسامی‌اند.

استاد **مطهری** در این مبحث بیان می‌کند که ولایت دو گونه است: ۱. ولایت منفی؛ ۲. ولایت مثبت. مؤمنان دارای ولایت مثبت‌اند و ولایت منفی را ترک می‌کنند. قرآن کریم نیز مؤمنان را بر ترک ولایت منفی تذکر داده است و استاد **مطهری** چند آیه در این باره بیان کرده است؛ از جمله «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» و آیات دیگر.

استاد **مطهری** در آثار خویش برای ولایت مثبت نیز دو قسم بیان می‌کند: ۱. ولایت اثباتی عام؛ ۲. ولایت اثباتی خاص.

ولایت اثباتی عام: این نوع ولایت در قرآن با تعبیر «مؤمنان برادر یکدیگرند» آمده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**؛ مؤمنان فقط برادران یکدیگرند؛ پس میان دو برادران (هنگامی که اختلاف کردند) صلح برقرار کنید و خودتان را از عذاب خدا حفظ کنید، باشد که شما مشمول رحمت شوید (حجرات: ۱۰).

در تفسیر آمده است که این دو آیه، واو زائد است، یکدیگر است؛ بنابراین اگر میان آنها اختلافی ایجاد شود، باید به خاطر ولایت‌داشتن بر یکدیگر مصالحت شود و چون نسبت به یکدیگر ولایت دارند، هرکدام دیگری را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌کند؛ بر این اساس قرآن می‌گوید اولیای یکدیگرند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و نماز به پا می‌دارند و زکات ادا کرده، از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند؛ بنابراین خداوند متعال رحمت خود را شامل حال اینها می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۸). شهید **مطهری** در ضمن آیات مذکور می‌گوید این آیه نیز به ولایت اثباتی عام ناظر است (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۷۰).

همچنین در آیه دیگر، خداوند متعال می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يَطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛

مردان مؤمن و زنان مؤمن، برخی از آنان یاوران برخی دیگرند و به کار
پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند منع می‌کنند و نماز را به پا
می‌دارند و زکات را می‌پردازند و از خدا و فرستاده‌اش اطاعت می‌کنند. خدا
آنان را به زودی مورد رحمت قرارشان می‌دهد. به درستی که خدا
شکست‌ناپذیر فرزانه است (توبه: ۷۱).

ولایت اثباتی خاص: ولایت خاص آن است که از حق تعالی سرچشمه گرفته، به اهل بیت
پیامبر و ائمه اختصاص دارد. براساس آن هر مسلمان باید نسبت به ساحت مقدس اهل بیت و
ائمه معصومین علیهم‌السلام دارای این ولایت خاص باشد.
اثباتی خاص را نیز به چهار قسم تقسیم کرده است:

۱-۲-۶. ولایت؛ محبت یا قرابت

بدین معنا که به مردم توصیه شده است به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام محبت و عشق بورزند و ولایت
آنها را بپذیرند و آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳) را بر این قسم
از ولایت می‌دانند. البته شهید مطهری قائل است که این قسم از ولایت به شیعه مختص نیست،
بلکه اهل سنت نیز این قسم ولایت را می‌پذیرند و حتی آقای **ثنافعی** - یکی از ائمه اهل سنت -
اشعاری آورده است. امام **ثنافعی** در شعر معروف خود می‌گوید:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض فرض من الله فی القرآن انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لاصلاة له

(شیلنجی، ۱۴۲۶، ص ۱۵۹)

ای اهل بیت رسول! دوستی شما فریضه‌ای است از جانب خدا که در قرآن آن را فرود آورده
است. از فخر و منزلت عظیم شما همین بس که هرکس بر شما درود نفرستد، نمازش باطل است.
شهید **مطهری** در جای دیگر می‌گوید: **فخر رازی** از **زمخشری** نقل می‌کند که پیامبر فرمود:
«من مات علی حب آل محمد مات شهیداً».

در حدیث دیگری فرمودند: «من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان»
(زمخشری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۲۰).

از آیات و روایات بسیاری استفاده می‌شود که اهل بیت و ائمه اطهار دارای ولایت‌اند و در مرحله
ولاء و محبت اهل بیت، شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف ندارند، مگر برخی از افراد که به نام

مسلمان ولی در واقع بغض در دل داشته، دشمن اهل بیت‌اند و این نوع ولایت را انکار می‌کنند.

۶-۲-۲. ولایت به معنای امامت

این نوع ولایت، همان ولایتی است که به معنای امامت و پیشوایی می‌باشد که مردم باید از او پیروی کنند و برای این نوع، از آیاتی مانند آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵) استفاده کرده است و نیز از روایات زیادی همچون حدیث ثقلین در این باره استفاده کرده است.

۶-۲-۳. ولایت زعامت

به عقیده استاد مطهری، این نوع ولایت برای پیامبر و ائمه، ولایت، رهبری و زعامت اثبات می‌شود و برای این قسم از ولایت، از آیات و روایات استفاده کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹).

همچنین آیات و روایات زیادی بیانگر این قسم از ولایت‌اند.

۶-۲-۴. ولایت تصرف

شهید مطهری این نوع ولایت را بالاترین ولایت می‌داند و برای رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام به اثبات می‌رساند و از آیات و روایات استفاده می‌کند؛ پس به طور خلاصه ایشان ولایت را به منفی و مثبت بیان کرده، برای ولایت مثبت، دو قسم عام و خاص، و برای ولایت خاص، چهار قسم ولایت بیان کرده است.

علامه *اقبال* درباره ولایت، منفی و مثبت قائل است و ولایت منفی را برای مردم بازگو کرده، مردم را از ولایت طاغوت و استعمار برحذر داشته است. *اقبال لاهوری* مصلح بزرگ جهان، خواستار وحدت میان مسلمانان جهان شده است و وحدت مسلمانان را از دین اسلام می‌داند.

اقبال لاهوری حد و مرز ولایت منفی را برای مسلمانان مشخص می‌کند و همکاری اقتصادی، علمی و احیاناً سیاسی را با جامعه غیراسلامی را ممکن می‌داند؛ ولی ولایت منفی اقتضا دارد که مسلمانان بیدار باشند و از ظاهر فریبنده جامعه غیرمسلمانان فریب نخورند. *اقبال لاهوری* در اشعارش گفته است که هوای سرد انگلیس هم نتوانست مانند فرهنگ غرب از من نماز شب و آثار ولایی و ایمانی را بگیرد (اقبال، ۱۳۴۶، ص ۱۰).

اقبال در وصیت‌نامه‌ای که به فرزندش نوشته بود، توصیه کرده به ائمه اطهار علیهم‌السلام اعتقاد و محبت داشته باشد. ایشان به علم و فضل برتر ائمه بر سایر صحابه ایمان داشت. همچنین ولایت اثباتی عام و خاص را قبول دارد؛ اما از اقسام چهارگانه‌ای که شهید **مطهری** بیان کرده، فقط ولایت محبت را قبول دارد و در اشعارش نسبت به اهل بیت، محبت خود را ابراز داشته و عشق ورزیده است. او طبق اعتقادات مذهبی خویش، ولایت به معنای امامت، زعامت و تصرف را در اشعار و نثریات خود برای ائمه معصومین علیهم‌السلام بیان نکرده است. ولی رهبری جامعه - ایجاد اتحاد میان مسلمانان را برای امام قائل بود، امامت را موجب جلوگیری از هرج و مرج جامعه قلمداد می‌کند.

نتیجه

از اباحت گذشته نتیجه می‌گیریم استاد **مطهری** و **اقبال لاهوری** هر دو از دانشمندان معاصر از دو مکتب مهم شیمی و اهل سنت‌اند که اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، فکری، فرهنگی و عقیدتی آنها در جامعه اسلامی تأثیرگذار بوده و در میان اندیشمندان اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارند. درباره تعریف امامت، از اینکه امامت و پیشوایی و ریاست عامه بر امت اسلامی در امور دین و دنیاست، اختلافی با یکدیگر ندارند.

از نظر استاد **مطهری**، امام که دیانت عامه را بر امت اسلامی دارد، دارای سه مرتبه «ریاست عامه و زمامت جامعه»، «مرجعیت دینی» و «ولایت» می‌باشد و ایشان قائل است امام همه وظایف و شئون پیامبر را به جز گرفتن وحی از جانب خداوند دارد و ضرورت امامت برای جامعه را از نقل و عقل به اثبات رسانده است. درباره ویژگی‌های امام، اوصافی مانند عصمت، علم مدنی، افضلیت، اخلاق، الگوبودن و... را بیان می‌کند و سپس این ضمانت را با ادله اعم از آیات و روایات اثبات کرده است.

استاد بعد امامت را یک منصب الهی می‌داند و معتقد است از جانب خدا توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی می‌شود.

برای امام ولایت را معرفی کرده است و ولایت را به مثبت و منفی تقسیم می‌کند و هرکدام را دارای اقسامی می‌داند و برای ولایت مثبت چهار قسم قائل است که عبارت‌اند از: ولایت محبت، ولایت امامت، ولایت زعامت و ولایت تصرف و تکوین. همچنین، معتقد است که امام، چهار قسم از ولایت مثبت را دارا می‌باشد.

علامه **اقبال** نیز همچون دانشمندان دیگر اهل سنت، ضرورت امامت را قائل است و در اشعار خود به این مطلب اشاره کرده، درباره شئون امام قائل است که وی باید رهبری جامعه، اتحاد ملت‌های مسلمان و جلوگیری از هرج و مرج جامعه را بر عهده گیرد.

اقبال درباره صفات و ویژگی‌های امام این‌گونه می‌گوید: امام باید شجاعت، عدالت، راستگویی و... داشته باشد.

اقبال عصمت امام و علم لدنی امام را تصریح نکرد. در مورد انتصابی بودن امام نیز تردید دارد و امامت را یک ایده انتخابی مردم می‌داند. البته خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس را خلافت موروثی و ملوکیت می‌داند. **اقبال لاهوری**، ولایت مثبت و منفی را بیان کرده و از ولایت مثبت، تنها ولایت به معنای محبت را برای ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بیان می‌کند و بقیه اقسام ولایت را برای ائمه تصریح ننموده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اقبال، محمد؛ (الف)؛ اقبالیات کی سوسال؛ چ ۲، لاهور: انتشارات دارالفکر، ۲۰۰۷م.
۳. —؛ (ب)؛ اجتہادات اقبال؛ چ ۲، لاهور: انتشارات دارالفکر، ۲۰۰۷م.
۴. —؛ احیاء تفکر دینی در اسلام؛ ترجمہ احمد آرام؛ تهران: انتشارات مؤسسہ فرهنگی منطقرئی، ۱۳۴۶.
۵. —؛ اسرار خودی؛ دہلی: انتشارات اعتقاد پبلشنگ ہاوس، ۱۹۹۸م.
۶. —؛ کلیات اقبال (اردومع فرهنگ)؛ لاهور: انتشارات سلطان منیر، ۲۰۰۹م.
۷. حلی (علامہ)، حسن بن یوسف؛ شرح و ترجمہ باب حادی عشر؛ ترجمہ لحنی، ابوالفتح ابن خمدوم؛ چ ۳، قم: انتشارات دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۸. حیدری کشمیری، اکبر؛ اقبال و علامہ شیخ زنجانی؛ دہلی: انتشارات دریا گنج، ۲۰۰۶م.
۹. الدمشقی، ابی الغداء اسماعیل بن کثیر؛ البدایۃ والنہایۃ؛ ج ۵، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۰. زمخشری، جارالله؛ تفسیر الکشاف؛ ج ۴، بیروت: انتشارات دارالکتب العربی، ۱۳۳۶ق.
۱۱. زہیلی، وہبہ؛ آثار الحرب فی الفقہ الاسلامی؛ چ ۳، دمشق: انتشارات دارالفکر، ۱۹۹۸م.
۱۲. شبلنجی، مؤمن بن حسن؛ نور الابصار؛ بیروت: انتشارات المکتبۃ العصریۃ، ۱۴۲۶ق.
۱۳. طاہری، حبیب اللہ؛ تحقیقی پیرامون امامت عامہ و خاصہ؛ قم: انتشارات زائر، ۱۳۸۱.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۶ و ۹، قم: انتشارات جامعہ مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۵. مطہری، مرتضی؛ امامت و رہبری؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۱۶. —؛ مجموعہ آثار؛ ج ۲ و ۵، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۱۷. ہاشمی، شفیق الرحمان؛ اقبال کا تصور دین؛ قم: انتشارات اعتقاد پبلشنگ ہاوس، ۱۹۹۶م.